

Abend in der Stadt / عصر در شهر

یک روز شلوغ برای ایزابلا به پایان می رسد.
او در دفتر شرکتی کار می کند که آموزش و آموزش ارائه می دهد.
ایزابلا ساعات کار معلمان را کنترل می کند و محاسبه می کند که چه مبلغی باید به آنها پرداخت شود.
حالا او حساب نهایی را تمام کرده است.
او دفتر را مرتب می کند، آن را قفل می کند و با کارمندانش خداحافظی می کند.

پس از یک روز خسته کننده، او اغلب به یک کافی شاپ محلی می رود.
وقتی هوا خوب است، روی تراس می نشیند.
از آنجا به وضوح می تواند شلوغی و شلوغی میدان روبروی آن و در خیابان عریض را مشاهده کند.

افراد زیادی با عجله از کنارشان می گذرند.
برخی به سرعت راه می روند و با تلفن صحبت می کنند.
برخی با دستان خود حرکات هیجان انگیز انجام می دهند،
حتی اگر شخصی که با او صحبت می کنید روبروی شما نمی ایستد.

زن مسن تری کالسکه را جلویش هل می دهد.
و فرزند دوم را با دست هدایت می کند.
به نظر می رسد عجله ای ندارد.

در خیابان، ترکیب رنگارنگی از ماشین ها، اتوبوس ها و کامیون ها به آرامی در هر دو جهت حرکت می کنند.
همه می خواهند سریع جلو بروند.
اما، چون همه همزمان این را می خواهند،
خیابان ها بیش از حد شلوغ است و هیچ چیز ادامه ندارد.

چراغ راهنمایی سبز می شود.
راننده ای با عصبانیت بوق می زند و با صدای بلند فحش می دهد،
زیرا فرد مقابل او به اندازه کافی سریع حرکت نمی کند.
و چراغ راهنمایی دوباره قرمز شد.

راننده دیگری در حین رانندگی با تلفن صحبت می کند.
و بنابراین خیلی دیر متوجه می شود که باید متوقف شود.
به همین دلیل به وسیله نقلیه جلویی برخورد کرد
و باعث تصادف شد.
حالا او راه را می بندد.

بسیاری از مردم با دوچرخه نیز سفر می کنند.
آنها به سختی به هرج و مرج اهمیت می دهند زیرا از کنار ستون های سمت چپ
و راست هر جا که بتوانند فضا پیدا کنند رانندگی می کنند
برخی نیز توجه کمی به عابران پیاده دارند
اما آنها همچنین در سراسر خیابان می دوند
!این دردرس است

ایزابلا روی تراس نشسته است
و با آرامش همه چیز را مشاهده می کند
او خوشحال است که می تواند وقت بگذارد
گاهی اوقات او یک موقعیت را مشاهده می کند
که او باید به آن بخندد،
چون مردم خیلی احمقانه رفتار می کنند

او یک قهوه می نوشد،
هر از گاهی یک دوم
سپس پول می دهد و آرام در یک کوچه آرام قدم می زند
تا ایستگاه خط قطار شما
فقط چند ایستگاه تا منطقه شما فاصله دارد
بعد از چند دقیقه پیاده روی در مغازه اش است،
جایی که او چند چیز برای خوردن می خرد
سپس یک بلوک دیگر و او در خانه است

در آپارتمان به شدت بسته می شود،
و همه شلوغی های روز بیرون می ماند
سپس زنگ در به صدا در می آید
یک دوست خوب از همان خانه ایزابلا را غافلگیر می کند
با دعوت به شام با هم
او از این موضوع خوشحال است و با کمال میل آن را می پذیرد



هذه الصفحة / diese Seite

https://kleine-deutsch-hilfe.at/Abend-Stadt_AIS01_FA.htm



إلى الصفحة التي تحتوي على النص باللغة الألمانية / zur Seite mit dem Text auf Deutsch

https://kleine-deutsch-hilfe.at/Abend-Stadt_AIS01_DE.htm



إلى القصص القصيرة لصفحة الفصل / zur Kapitelseite Kurzgeschichten ...

https://kleine-deutsch-hilfe.at/Kapitel_Kurzgeschichten_FA.htm